

نظریه مادی بودن ساحت مثالی انسان و شواهد آن در روایات و علوم تجربی

malayeri50@yahoo.com

abd.dorosty@gmail.com

موسی ملایری / دانشیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

میرزا مرستی مطلق / دکتری کلام امامیه دانشگاه علوم قرآن و حدیث

دریافت: ۹۶/۱۰/۱۲ - پذیرش: ۹۷/۴/۲۵

چکیده

مسئله تجرد یا مادیت نفس، همچنان مسئله چالش برانگیزی برای متکلمان و فیلسوفان است. فلاسفه به تجرد، و شماری از متکلمان به مادیت آن معتقدند. این مقاله با طرح نظریه سه‌ساحتی بودن انسان و بررسی خصوصیات ساحت سوم به‌عنوان بُعد مثالی، درصد حل اختلاف یادشده است که در صورت پذیرش آن، ظواهر متون دینی ناظر به مادیت روح، نیازمند تأویل نخواهند بود. انسان غیر از «نفس» مجرد و «بدن» مادی، «روحی» دارد که می‌توان آن را از سنخ حالتی از ماده دانست که امروزه با ویژگی‌هایی مثل ذرات بسیار ریز و باردار و بی‌شکل و درعین حال موج سیال بودن، پلازما نامیده می‌شود. یکی از شواهد تطبیق «پلازما» با تجرد برزخی، نظریه حرکت در مجردات است که از سوی برخی فیلسوفان متأخر پذیرفته شده؛ با این تبیین که اگر عالم مثال علاوه بر بُعد، از قابلیت تغییر برخوردار است، نمی‌توان آن را مجرد دانست. در این مقاله، به‌روش کتابخانه‌ای، نظریه وجود اجسام انرژی و پلازما به‌عنوان بدن مثالی مطرح گردیده و از روایات و مشاهدات تجربی فیزیکی و متافیزیکی، به‌عنوان شواهدی برای اثبات آن استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: ماده لطیف، مجرد، انرژی، روح، نفس.

حقیقت انسان، چنان که مورد پذیرش متفکران مسلمان است، همان نفس است که پس از فرارسیدن مرگ، با قطع علاقه از بدن مادی و تعلق گرفتن به جسم برزخی، به حیات خود ادامه می‌دهد؛ جسمی که صورت و شکل آن را نیات و اعمال انسان در طول حیات دنیا تعیین می‌کنند؛ اما اینکه ماهیت این جسم مثالی و بدن برزخی چیست، مطلبی است که این نوشتار درصدد پرداختن به آن است.

عده‌ای هر نوع تأثیر و تأثر از ناحیه انسان را تنها به نفس ناطقه او نسبت داده و روح مجرد را تمام حقیقت انسان و تنها بُعد مؤثر در سعادت وی معرفی کرده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد در صورت پذیرش این مطلب که روح مجرد، اصل حقیقت انسان را تشکیل می‌دهد، نمی‌توان و نباید منکر ابعاد دیگر وجودی انسان و اهمیت آنها در تأثیر و تأثرات متقابل انسان با موجودات دیگر عالم هستی شد و از نقش بسیار مهم آنها در مباحث معرفتی و تربیتی و روانی غفلت ورزید؛ زیرا چنان که گفته خواهد شد، اصل وجود میدانی از نیرو و انرژی در اطراف اعضا و کل بدن جاندار، حتی در لابراتورها و با ابزارهای علمی، مشاهده و تأیید گردیده و در دانش پزشکی و روان‌شناسی در جهان امروز بسیار مورد استفاده است و در مراکز مهم علمی تدریس می‌شود. همچنین این کاوش در فهم و برداشت ما از آیات و روایات و شناخت ما نسبت به انسان و خلقت او، و نیز تحلیل رؤیاهای، مکاشفات، کرامات، درک حقایق بعد از مرگ، از جمله عالم برزخ و معاد، و نیز در بررسی علمی و فنی مدعیات عرفان‌های کاذب و تمییز بخش‌های درست آنها از بخش‌های نادرست و نمونه‌هایی از این دست، می‌تواند سهم والایی را به خود اختصاص دهد؛ که البته ما در این مجال، تنها مقوله بررسی ماهیت اجسام برزخی را پی می‌گیریم.

بنا بر آنچه از متون دینی و تجارب علمی برمی‌آید، ماهیت ابدان مثالی در عالم برزخ، از ماده لطیفی همچون انرژی و مشابه آن تشکیل یافته و در این نوشتار کوشش شده است که در کنار مستندات قرآنی و روایی، از شواهد علمی و تجربی نیز در جهت اثبات مطلب بهره گرفته شود.

مقالات اندکی در ضمن مباحث خود، به این مطلب که موجودات عالم مثال از نوع ماده لطیف‌اند یا چه خصوصیات ممتازی دارند، اشاره کرده‌اند؛ اما بررسی شواهد علمی و تطبیق آن با مستندات نقلی به نحو منسجم و در راستای اثبات ماهیت این موجودات، در قلمرو کار علمی ایشان نبوده است؛ نظیر مقاله «نظریه‌های بدن برزخی: بررسی و نقد» نوشته موسی ملایری سال ۱۳۸۹؛ «اقسام بدن انسان و نقش آنها در دنیا، برزخ و قیامت» از علی افضلی سال ۱۳۹۰؛ «تبیین فرازی دشوار از نهج البلاغه: سیلان روح پیامبر ﷺ در دست حضرت علی (ع)» از علی افضلی سال ۱۳۸۹؛ «پژوهشی درباره حقیقت و ماهیت انرژی، بررسی نگرش‌های فلسفی استاد مطهری و علامه طباطبایی به ماده و انرژی» از رحیم قربانی در سال ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳؛ در برخی کتب نیز به وجود ماده لطیف مثالی اذعان شده است؛ نظیر کتاب *انسان و معاد*، اثر محمد بیابانی اسکویی سال ۱۳۹۱؛ *تجسم عمل یا تبدیل نیرو به ماده* از محمدامین رضوی سال ۱۳۵۰.

وجه نوآوری مقاله، در این مطلب است که با کنار زدن نظریه مشهور دوساحتی بودن انسان و با تکیه بر شواهد تجربی و روایی، درصدد اثبات سه‌ساحتی بودن انسان است و بر این اساس به این باور می‌رسد که نفس ناطقه مجرد است؛ اما روح حیوانی از سنخ ماده لطیف مثالی است.

برای ورود به بحث، ابتدا ویژگی‌های ماده و مجرد و وجوه تمایز آنها، سپس با توجه به برخی شواهد نقلی و تجربی، ماهیت اجسام مثالی بررسی می‌گردد. ذکر این نکته ضروری است که هر جا در این پژوهش «روح مطلق» ذکر شود، منظور روحی غیر از نفس ناطقه انسانی است.

۱. تعریف ماده و مجرد

مخلوقات جهان، به‌حصر عقلی، یا از سنخ ماده‌اند یا غیرمادی و مجردند؛ اگر مادی باشند، دارای ابعاد، زمان و مکان، امکان استعدادی و قابلیت تغییر و حرکت‌اند؛ و اگر مجرد باشند، بعد و مکان، قابلیت تغییر و حرکت، و در نتیجه زمان نیز ندارند و فعلیت محض‌اند.

۲. انواع ماده

چنان که گفته شد، ویژگی اصلی و ذاتی ماده، «قابلیت تغییر و دگرگونی» به دلیل امکان استعدادی آن است و نمی‌توان این ویژگی را از ماده جدا کرد؛ اما مواد ویژگی‌های دیگری نیز دارند، نظیر رنگ، وزن، طعم، بو، فشردگی و انبساط، زبری و نرمی و ... که بر آنها عارض می‌شوند و مواد می‌توانند از برخی یا همه این ویژگی‌ها، عاری باشند؛ به همین دلیل، چنان که فلاسفه و متکلمان بیان کرده‌اند، می‌توان ماده را به دو قسم کثیف و لطیف تقسیم کرد.

تعریف دقیق ماده کثیف و لطیف، به لحاظ طیف وسیعی که مصادیق هر کدام دارند، به‌ویژه جایی که می‌خواهیم مرز دقیق این دو را معلوم کنیم، کار آسانی نیست؛ باین‌حال، در مجموع ماده کثیف را دارای چهار ویژگی دانسته‌اند:

۱. انعطاف و شکل‌پذیری بسیار کم و عدم روانی و رقت؛

۲. تقسیم‌پذیری اندک؛

۳. سرعت انفعال اندک و مقاومت زیاد در برابر تأثیر گرفتن از اجسام دیگر؛

۴. عدم شفافیت (مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۴ق، ص ۳۱۶ و ۳۳۴).

در مقابل، ماده لطیف سیال و روان، سریع‌الاثرو و الانفعال، شفاف و حتی گاهی رؤیت‌ناپذیر است. چنان‌که ملاحظه می‌شود، این معیارها نسبی‌اند و تمایز دقیقی ارائه نمی‌دهند. برای مثال، کدورت و شفافیت، در مواردی خیلی به هم نزدیک و غیرقابل تشخیص می‌شوند. البته اگر این ویژگی‌ها کاملاً برجسته باشند [مثلاً شیء قابل رؤیت باشد]، بی‌تردید می‌توان نوع ماده را مشخص کرد. (رک: افضل، ۱۳۷۸)

با دقت بیشتر در این وجوه تمایز، به این نتیجه می‌رسیم که ماده کثیف، ماده‌ای است که دارای جرمی سخت و به‌هم‌فشرده است، و ویژگی‌های دیگر آن، همگی از همین امر ناشی می‌شوند و همین ویژگی باعث می‌شود شکل

آن قوام و کدورت داشته باشد به راحتی به اجزای کوچک‌تر تقسیم و از اجسام دیگر منفعل نشود؛ و به همین دلیل به‌طور معمول، با تأثیرگذاری بر حواس پنج‌گانه برای عموم مردم قابل درک است.

«انرژی» صورت دیگری از ماده است که در شرایط خاصی با افزایش فاصله بین مولکولی، از حالت فشرده و متراکم، به شکل منبسط و پرشتاب درمی‌آید و ویژگی‌ها و آثار متفاوتی پیدا می‌کند. با افزایش فاصله، تأثیرگذاری بر حواس کاهش می‌یابد؛ تاجایی که حتی در مواردی، درک آن به ابزارهایی فوق حساس یا ادراکاتی بسیار تقویت‌شده نیاز دارد. درواقع، انرژی حالتی از ماده است که به شدت منبسط، روان، بی‌رنگ و بو، و درعین حال دارای بُعد، مکان، حرکت، زمان، سرعت و تغییر و اغلب نامرئی است و در شرایط خاصی با تراکم، صورت ماده مرئی به خود می‌گیرد؛ قابل اندازه‌گیری است، اما به سبکی و سنگینی توصیف نمی‌شود.

درواقع تعریف ماده و انرژی، طیف وسیعی را فرا می‌گیرد که یک سر آن به جامدات سخت و کثیف، و سر دیگر آن به مواد انرژی‌کاملاً نامحسوس ختم می‌شود. در بخش عمده این طیف و شاید در همه جای آن، ماده و انرژی در کنار هم هستند؛ برای مثال، اشعه نور درعین حال که ماهیت ذره‌ای دارد، نوعی انرژی است؛ ذرات انرژی‌کاملاً آن در عین مرئی بودن، فوق‌العاده لطیف و سریع‌اند؛ به‌طوری که از اجسام عبور می‌کنند و مکان‌های دور را در زمانی بسیار اندک درمی‌نوردند.

۳. دیدگاه علوم تجربی در باره ماده و انرژی

نظریه آلبرت اینشتین ($E = mc^2$) به ماده به‌صورت بسته متراکمی از انرژی نگاه می‌کرد؛ از همین رو، در این نظریه ماده به انرژی و انرژی به ماده تبدیل می‌شود. کم‌کم دانشمندان متوجه شدند که ماده و انرژی تفکیک ناپذیرند. (هالیدی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۷۴):

مقدار انرژی درون یک سیستم، بسته همیشه ثابت است و فقط از صورتی به صورت دیگر تبدیل می‌شود. طبق نظریه انیشتین، اگر در شرایط خاصی تمام انرژی درون جسمی را از آن خارج نماییم، دیگر چیزی از [ماده] آن جسم باقی نمی‌ماند؛ به‌عبارتی ماده همان انرژی و یا به‌عبارت بهتر، تراکم انرژی است... تبدیل شدن جرم و انرژی به یکدیگر حاکی از آن است که جرم و انرژی ماهیتی مستقل ندارند؛ بلکه هر دو از یک حقیقت منشأ می‌گیرند... مطابق نظریه «ذره بی‌نهایت» که توسط دکتر حسابی ارائه شده، برای هیچ ذره‌ای نمی‌توان مرزی از لحاظ حجم قائل شد. ماده، ممتد است و ذرات آن هم‌جای فضا پراکنده است و آنچه ما به‌عنوان حجم می‌شناسیم، فضایی است که بیشترین تراکم ماده در آنجا وجود دارد. نه تمام آن (www.asreelm.com).

به بیان دیگر، می‌توان گفت بخش متراکم و به هم فشرده یک شیء، بخش ماده کثیف و قابل رؤیت آن را نشان می‌دهد و این حوزه در اطراف جسم، به تدریج کم‌تراکم‌تر و لطیف‌تر می‌شود؛ تاجایی که خواص ماده لطیف یا همان حوزه انرژی مانند را از خود نشان می‌دهد؛ حوزه‌ای که با انبساط ممتد به سمت پیرامون جسم، لایه‌های مختلف و رقیق‌تری پیدا می‌کند؛ تاجایی که نمی‌توان پایان آن را تشخیص داد: «در باره ماهیت نور، سه نظریه غالب وجود دارد طبق نظریه سوم، نور از بسته‌های انرژی به نام کوانتوم تشکیل شده که توأمان دارای خاصیت ذره‌ای و موجی

هستند» (وردی، ۱۳۹۲). «اخیراً فیزیک‌دانان ادعا کردند می‌توانند از نور، ماده درست کنند... با کوبیدن دو ذره نور (فوتون)، مقدار مناسبی از ذرات نور توسط انرژی بالایی در حجمی کوچک فشرده می‌شوند» (ویلسون، ۲۰۱۴).

۴. دیدگاه علوم تجربی درباره بدن‌های انرژی انسان

طبق دانش فعلی فیزیک، «ماده دارای شش حالت شناخته‌شده است که عبارت‌اند از جامد، مایع، گاز، پلاسما، چگال بوز-اینشتین و چگال فرمیونی» (جهانگیری، ۱۳۹۰؛ رحیم زاده پور، ۱۳۸۸)، که در طیف ماده کثیف و ماده لطیف قابل تقسیم‌بندی‌اند. در تحقیقات به‌عمل آمده، معلوم شده است که «نوعی حوزه انرژی زنده پلاسمامانند پیرامون انسان وجود دارد که متشکل از یون‌ها، پروتون‌ها و الکترون‌های آزاد است و این حالت، با چهار حالت شناخته‌شده ماده [یعنی جامد، مایع، گاز، و پلاسما، که در زمان تألیف کتاب شناخته و اثبات شده بودند]، تفاوت دارد» (آن برن، ۱۳۷۷، ص ۵۶).

پلاسما به زبان امروزی چیزی بی‌شکل است که می‌تواند توسط نیروهای خارجی شکل مشخصی پیدا کند. پلاسما گازی سوزان، شبه‌خشتی و مرکب از ذرات باردار متحرکی به نام یون است. موادی که در طبیعت در حالت پلاسما وجود دارند، عبارت‌اند از انواع شعله آتش، خورشید، بخش خارجی جو زمین، اتمسفر ستارگان، بسیاری از مواد موجود در فضای سحابی و بخشی از دم ستاره دنباله‌دار، و شفق‌های قطبی شمالی که نمایش خیره‌کننده‌ای از حالت پلاسمایی ماده است که در میدان مغناطیسی جریان می‌یابد. حالت چگالیده فرمیونی و چگال بوز-اینشتین، هر دو از اتم‌هایی تشکیل شده‌اند که در دام پایین به هم می‌پیوندند و جسم واحدی را تشکیل می‌دهند (برگرفته از www.seience.NASA.gov؛ جهانگیری، ۱۳۹۰؛ daneshnameh.roshd.ir).

حوزه انرژی انسان، ذاتاً ذره‌ای بوده، دارای حرکتی سیال می‌باشد. این ذرات، بسیار کوچک‌اند؛ حتی کوچک‌تر از اتم. زمانی که ذرات ریز باردار، در حرکتی دسته‌جمعی به شکل ابر [گازمانند] ظاهر می‌گردند، پلاسما نامیده می‌شوند. [این نوع] پلاسما [آن را «نوعی پلاسما» یا «شبه پلاسما» می‌نامیم، زیرا پلاسمای شناخته‌شده در طبیعت، دارای حرارت فراوانی است؛ درحالی‌که میدان پیرامون بدن، باوجود ذره و درعین‌حال موج بودن، تابش امواج الکترومغناطیسی و... آن حرارت شدید را ندارد.] از قوانین فیزیکی معینی تبعیت می‌کند و این امر موجب می‌شود که فیزیک‌دانان آن را [مانند نور] حالتی بین انرژی و ماده در نظر بگیرند. (آن برن، ۱۳۷۷، ص ۹۳)

این حوزه انرژی را می‌توان به کالبدی نورانی تشبیه نمود که جسم فیزیکی را احاطه نموده، در آن نفوذ می‌نماید و تابش آن متأثر از خصوصیاتش بوده، غالباً هاله نامیده می‌شود... و شکلی تخم‌مرغی دارد... محققین بنا بر مشاهدات خود، هاله را به چندین لایه تقسیم نموده‌اند. هریک از این لایه‌ها را گاهی کالبد [بدن] نیز می‌خوانند. بدن‌های مذکور بر یکدیگر محیط بوده، به‌ترتیب برهم تأثیر می‌گذارند. هر کالبدی از کالبد قبلی لطیف‌تر، و نسبت به آن دارای ارتعاشات برتری است. (همان، ص ۱۰۷)

تنها چیزی که به‌طور مؤثر می‌تواند انرژی پلاسما را در خود نگه دارد، میدان مغناطیسی است که بدن چنین میدانی دارد (واتسن، ۱۳۶۹، ص ۱۵۹).

این حقیقت که بدن انسان امواج الکترومغناطیسی تابش می‌کند، به‌وسیله فناوری جدید «گرمانگاری» ثابت شده است. بدن ما تابشی دارد که طول موج آن از حد طبیعی بینایی ما بیرون است و مطابق یا به میزان سلامت بدن تابش‌کننده آن تغییر می‌کند (همان، ص ۱۵۴).

برخی از مشخصات امواج الکترومغناطیسی عبارت‌اند از:

- برای انتشار خود، به واسطه یا محیطی نیاز ندارند. آنها می‌توانند از ماده عبور کنند؛ همان‌گونه که از خلأ عبور می‌کنند؛

- با سرعت نور در خلأ حرکت می‌کنند؛

- هر ذره آنها هم‌زمان ویژگی‌های موج را به‌نمایش می‌گذارد؛

- قسمت عمده این امواج، دارای منبع فرازمینی‌اند (lbl.gov/MicroWorlds/ALSTool/EMSpec) در

مسکو با ماشین کرلیان [نوعی دستگاه عکاسی مخصوص که قادر به ثبت عکس هاله اطراف اشیای زنده است] عکس‌هایی از یک برگ دست‌نخورده گرفتند؛ سپس ثلث برگ را بریدند و از آن جدا کردند و عکس‌های بیشتری برداشتند. برای مدت کوتاهی پس از پاره شدن برگ، تصویر آن قسمت [یعنی روح نباتی آن] مثل شبح باقی بود و شکل کامل برگ اولیه را حفظ می‌کرد. این آزمایش، حاکی از آن است که نوعی قالب انرژی در تمام موجودات جاندار هست که شکلش مانند شکل موجود زنده، اما نسبتاً از آن مستقل است (همان، ص ۱۵۸) ... اما با اشیای بی‌جان [که مدرک غیرفعال‌اند و روح ندارند] تصویری به‌دست نمی‌آید (همان، ص ۱۵۶).

از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان چنین برداشت کرد که جهان ماده بسیار وسیع‌تر، و حالات ماده به‌مراتب متنوع‌تر و پراسرارتر از آن هستند که با چند تصور محدود ذهنی بتوان به آن نگاهی تحقیرآمیز کرد و محوریت همه مباحث علوم نقلی (و علوم غریبه) را درباره عظمت خلقت و حیات انسان و نحوه تعامل وی با عوالم هستی، روی روح مجرد او برد و از کسب معارف متعالی‌تر در حوزه شناخت ابعاد وجود بشر و عوالم مرتبط با او غافل ماند.

چهبسا راز نحوه ارتباط مجرد با ماده، در همین بی‌انتهای بودن حجم ذرات ماده و امتداد آن تا عوالم دیگر - چنانکه در تئوری ذرات بی‌نهایت اشاره شد- باشد یا دست‌کم بتوان از آنچه در رؤیا و مکاشفه و مرگ برای انسان اتفاق می‌افتد، تصویر روشن و صحیحی از آموزه‌های دینی همراه با تاییداتی از دانش امروزی بشر به‌دست آورد.

اکنون پس از طرح دیدگاه‌های دانشمندان علوم تجربی، به بیان شواهدی از آیات و روایات درباره حضور اجسام انرژی‌ک در عالم مثال می‌پردازیم.

واقع مطلب آن است که انسان واجد روحی است دارای قالب زمانی و مکانی فراتر از ابعاد شناخته‌شده؛ مانند امواج صدا، که می‌تواند در همه‌جا حضور داشته باشد، بی‌آنکه با اشیای مادی تداخلی پیدا کند؛ همراه ماده، اما مستقل از آن است؛ در تعامل با انواع مواد، اعم از کثیف و لطیف در جهان هستی است؛ می‌تواند در صورت تقویت، با مکان‌های دور، در ارتباط نزدیک و بسیار سریع قرار گیرد و اطلاعات را دریافت یا منتقل کند؛ در شرایط خاصی

برای عده معدودی قابل رؤیت و تمثل و قابل حس است، بی آنکه به سبکی و سنگینی توصیف شود. از طرفی، در بخش اول این نوشتار در توصیف حالات مختلف ماده گفتیم که انرژی حالتی از ماده است که در کنار ماده و در تبادل با آن قرار دارد؛ روان، منبسط، دارای شتاب و سرعت، قابل اندازه گیری و قابل تغییر و تبدیل است. با توجه به تمام ویژگی هایی که برای انرژی و ماده لطیف برشمردیم، اگر ثابت شود موجود مثالی موجودی است که برخی ویژگی های ماده را دارد، اما محدودیت های ماده محسوس را ندارد، بلکه ویژگی های آن مشابه توصیفاتی است که علم برای انرژی بیان می کند، به این نتیجه می رسیم که ماهیت این موجودات، از سنخ نوعی انرژی یا پلاسما یا ماده لطیف مشابه آن خواهد بود.

۵. اجسام مثالی در نگاه فلاسفه و متکلمان مسلمان

یکی از استدلال های حکما بر تجرد نفس آن است که باوجود تغییر در همه اعضای بدن مادی، «من» انسان همواره ثابت می ماند (مصباح، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۳۵۷)؛ اما باوجود تغییر و ریزش و رویش سلولی در اعضا، چیزهایی در ماده بدن همچنان «ثابت و بدون تغییر» می مانند؛ نظیر شکل خطوط سرانگشتان دست؛ بخشی از سلول های انتهایی شبکیه چشم؛ طرح کلی و فرمول مولکول DNA در سلول ها، و نمونه هایی از این دست که باعث تمایز انسان ها در تمام اعصار و قرون از همدیگر و تک بودن هر انسان نسبت به فرد دیگر می شوند. در مورد مولکول DNA ثابت شده است که حتی پس از مرگ و تلاشی همه اجزای مادی بدن، همچنان در خاک باقی می ماند و طی قرن ها از بین نمی رود. بنابراین نمی توان گفت تنها من مجرد است که تغییری به خود نمی پذیرد؛ بلکه نوعی ثبات می تواند حتی در ابعاد یک جسم مادی نیز مشاهده شود؛ ضمن اینکه -چنان که ذکر شد- برخی از حکمای متأخر بر آن اند که حرکت در مجردات نیز اتفاق می افتد. بنابراین، تغییر، هم شامل مجردات و هم شامل مادیات می شود؛ و در نتیجه، اگر کسی بخواهد شیئی را از زمره مادیات خارج و در مقوله مجردات وارد کند، باید از پس تعریف دقیق وجوه تمایز مجرد با ماده برآید.

ما در اینجا مبنا را بر همان نظر مشهور پذیرفته فلاسفه قرار می دهیم که ماده هر چیزی است که امکان استعدادی و حرکت و تغییرپذیری و امکان تبدیل داشته باشد و مجرد غیر از این است. اکنون به بیان اجمالی از دیدگاه های دانشمندان مسلمان درباره ماهیت اجسام مثالی می پردازیم.

بیشتر فلاسفه، محدثان و متکلمان مسلمان، اصل وجود برزخ و بدن مثالی را با توجه به ادله موجود قبول دارند. در این میان، بیشتر متکلمان مسلمان، عالم مثال و موجودات مثالی را نوعی ماده لطیف می دانند؛ درحالی که گروهی از فیلسوفان مسلمان آنها را مجرد نسبی به شمار می آورند؛ یعنی معتقدند موجودات برزخی، از جمله بدن مثالی، واجد برخی ویژگی های مجردات و مادیات و فاقد برخی دیگر از آنهایند. (برگرفته از: افضلی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۲).

برای مثال، ملاصدرا می فرماید:

«موجودات عقلی کاملاً از ماده و آثار آن، از جمله مکان و شکل و کمیت و رنگ و نور و امثال آن، مجرد هستند؛ و موجودات حسی، در این اعراض فرورفته‌اند؛ اما اشباح مثالی ثابت - که در آن عالم قرار دارند- "گونه‌های از تجرد" را دارند؛ زیرا در جهت خاصی قرار ندارند و مکانی آنها را دربر نمی‌گیرد؛ و نیز "گونه‌های از تجسم" را دارند؛ زیرا دارای مقدار و شکل هستند» (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۰۰).

ایشان در جای دیگری سخنی دارد که بی‌شباهت به نظریهٔ اجسام رقیق و انرژی‌مانند نیست و چنین اظهار می‌کند که خداوند متعال به قدرت خود، روح حیوانی و نفسانی بشر را در قالب جرمی لطیف و روحانی آفرید که منبع همهٔ فعل و انفعالات جسمانی و عاطفی بشر و محل درک لذت‌ها و دردهاست و در انسان و حیوان مشترک است؛ اما آنچه به‌طور ممتاز به انسان موهبت شده و او را از حیوانات متمایز نموده، روح علوی و نفس ناطقهٔ اوست؛ چنان که می‌نویسد:

«روح علوی سماوی، از عالم امر است؛ و روح حیوانی بشری، از عالم خلق بوده، محل روح علوی است؛ و اما روح حیوانی، جسمی لطیف و حامل قوای حسی و حرکتی است و این روح در دیگر حیوانات نیز منبع فیضان قوای خاص است. روح علوی در روح حیوانی ساکن شده، آن را متطور به نفس می‌کند و از سکون این روح به قلب، نفس پدید می‌آید» (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۳۲۰؛ ج ۴، ص ۵۲، ص ۱۱۶ و ص ۱۵۵).

بنابراین، ایشان علاوه بر روح انسانی علوی، وجود روحی جسمانی و لطیف حیوانی را می‌پذیرد که جسم تحت‌تأثیر آن، اعمال حیاتی و حرکات و ادراک حیوانی خود را اعمال می‌کند و روح حیاتی، تحت‌تأثیر روح علوی [که ما در این پژوهش آن را نفس ناطقه یا مطلق نفس می‌نامیم]، آثار فراوان خود را در انسان و عالم ظاهر می‌سازد. پیکرهٔ این روح حیاتی می‌تواند با میدان انرژی چند لایه‌ای که پیرامون اندام‌ها و جسم انسان قرار دارد، تطابق داشته باشد؛ به‌ویژه که بازتاب افکار و حالات روانی، عاطفی، و عملکرد سیستم‌های مختلف بدن، به‌صورت تغییر و تبدالاتی در کیفیت امواج آن ظاهر می‌شود و با تشعشعات خود، وضعیت سلامت یا بیماری‌های جسم و روان را به‌نمایش می‌گذارد.

تعبیری در روایات به کار رفته‌اند که ما را به این اندیشه نزدیک‌تر می‌سازند و ما در ادامه، آنها را بررسی می‌کنیم.

۶ دلایل نقلی بر وجود اجسام انرژی‌ک به عنوان بعد سوم انسان

روایات، از مهم‌ترین مبانی معرفتی ما در فهم حقایق هستی و درک معانی کلام‌الله‌اند و در استدلال‌ات همهٔ اندیشمندان مسلمان، کمابیش مورد استشهد قرار می‌گیرند؛ و دست‌کم همهٔ آنها مدعی‌اند کلامشان با اخبار تعارض ندارد. از طرفی، اخبار معتبر فراوانی دربارهٔ ماهیت روح و نفس با ظاهری تعارض وجود دارند و فلاسفه مدعی‌اند بر اساس مبانی خویش، تعارض ظاهری روایات را با به‌تأویل بردن به مجرد حل می‌کنند؛ اما علاوه بر اینکه تا وقتی امکان حمل معنا بر ظاهر امکان داشته باشد، به تأویل بردن آن مجاز نیست، تأویل و توجیه دربارهٔ معنای هر جمله‌ای، بر اساس مبانی فکری مخاطب، امکان‌پذیر است؛ و این چه‌بسا ما را از معارف و حقایق بسیاری دور کند.

با این مقدمه، وارد این بحث می‌شویم که یکی از دلایلی که می‌تواند غیر از «شأن ماده کثیف» و جسم مادی محسوس، و «شأن مجرد» نفس انسان، وجود بُعد سومی را به عنوان «بدن انرژی‌گونه» در وی به اثبات رساند و غیریت جسم مادی، نفس مجرد، و بدن مثالی (که از نوع ماده لطیف است) را اثبات کند، دلیل روایی است.

در احادیث، ویژگی‌هایی برای روح حیوانی ذکر شده که با اوصاف نفس مجرد، متفاوت است. ذکر ویژگی‌هایی برای یک شیء، فرع بر پذیرش وجود این بُعد از وجود انسان است.

از فحوای برخی احادیث چنین برمی‌آید: آن روحی که در انسان دمیده شد و به پیکره مادی او جان داد و باعث حیات حیوانی او شد، گرچه از ماده کالبدش متمایز بود، اما مجرد هم نبود و گویا روحی غیر از نفس ناطقه او مورد نظر بوده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «الانسان یتحرک بالروح، و لولا الروح ما تحرك و لاجاء و لانهب و تحركت الروح بالنفس (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۸، ص ۲۹۵)؛ انسان به وسیله روح حرکت می‌کند؛ و اگر روح نبود، حرکت و رفت‌وآمد نمی‌کرد؛ و تحرك روح، به وسیله نفس است».

این حدیث، ظهور در وجود روحی مستقل از نفس دارد که متحرک و منشأ حرکت در انسان است.

از امام صادق علیه السلام ضمن روایت مفصلی آمده است:

فلما أراد الله أن ینفخ فیہ الروح، خلق روح آدم لیست کالأرواح، و هی روح فضلها الله تعالی علی جمیع أرواح الخلق من الملائکة و غیرها، فذلک قوله تعالی «فَإِنَّا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر/۲۹)، و قال الله تعالی «وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء/۸۵) قال فلما خلق الله تعالی روح آدم أمر بغمسها فی جمیع الأنوار، ثم أمرها أن تدخل فی جسد آدم بالتأنی دون الاستعجال، فرأت الروح مدخلا ضيقا و منافذ ضيقه، فقالت: یا رب، کیف أدخل من الفضاء إلی الضیق؟ فنودیت: أن ادخلی کرها ... (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۳۴).

وقتی خداوند اراده فرمود روح در آدم بدمه روحی آفرید که از روح جمیع مخلوقات ذی‌روح و ملائکه برتر و بالاتر بود؛ و لذا فرمود «فَإِنَّا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» و نیز فرمود «وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي». بعد از آنکه خداوند روح آدم را آفرید، امر کرد در همه نورها فرو رود و سپس آرام‌آرام بدون هیچ عجله‌ای وارد کالبد آدم شود. روح وقتی منافذ تنگ و تاریک جسد را دید، گفت: خدایا چگونه از فضای وسیع وارد این مکان تنگ و تاریک شوم؟ ندا آمد: گرچه برایت ناخوشایند است، باید وارد شوی.

چنان‌که در این حدیث بیان شده است، روح نه تنها به جسد تعلق و برآن اشرف داشته، که ظاهراً وارد منافذ و مکان‌های جسمانی آن شده و از تنگی جایگاه خود ابراز نارضایتی کرده است؛ ورودی که تدریجی و زمانمند و مرحله‌به‌مرحله، از سر آدم تا پاهای او بوده است.

در روایت بعدی، محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: نفخه‌ای که در آیه «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

ذکر شده، چگونه بوده است؟ فرمودند:

إِنَّ الرُّوحَ مَتَحَرِّكَ كَالرَّيْحِ وَ إِنَّمَا سَمِيَ رُوحاً لِأَنَّهُ اسْتَقَّ اسْمُهُ مِنَ الرِّيحِ وَ إِنَّمَا أَخْرَجَهُ عَنِ لَفْظَةِ الرِّيحِ لِأَنَّ الْأَرْوَاحَ مُجَانِسَةٌ لِلرِّيحِ وَ إِنَّمَا أَضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ الْأَرْوَاحِ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۲۳).

روح همچون امواج باد، متحرک است؛ و آن را روح نامیده‌اند، زیرا مشتق از ریح، به‌معنای نسیم و باد است؛ و به‌دلیل سختیت آن با باد [موج هوا] بر آن روح اطلاق شده است؛ و خداوند آن را به خود نسبت داد، به دلیل آنکه آن را بر سایر ارواح برگزید. روشن است که مجرد (برعکس انرژی)، همجنس هوای متحرک نیست و منظور از این روح، نمی‌تواند نفس ناطقه باشد. همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند:

«انَّ الْأَرْوَاحَ لِتَمَازِجَ الْبَدَنِ وَلَا تَوَاكُلَهُ، إِنَّمَا هِيَ كَالْكُلِّ لِلْبَدَنِ مَحِيطَةٌ بِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۸، ص ۴۱)؛ ارواح با بدن ترکیب نمی‌شوند و بار خود را بر آن نمی‌افکنند؛ بلکه چون پوششی قبه‌ای، بدن را احاطه کرده‌اند. «کلل» به‌معنای عیال و ثقل و ... ، با روح که چون باد سبک است، تناسبی ندارد؛ اما با توجه به وصف احاطه در حدیث، با پوشش همراه با بلندی تاج‌گونه و قبه مانند - که از معانی کلل در کتب لغت استفاده می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۵۹۵) - متناسب‌تر است.

ظاهر این روایت، به‌عنوان شاهد کلام، روح را بعد مستقلاً از جسم معرفی می‌کند که با ماده بدن ترکیب نمی‌شود و چون باری بر آن سنگینی نمی‌کند (یا به‌تعبیر صفار، لاتداخله) (صفار، ۱۴۱۴ق، ص ۴۶۳)؛ داخل ذات و وجود ماده نمی‌گردد؛ بلکه فضای دورادور بدن انسان را (که به دلیل بیضی شکل بودن پیکره انسان، احتمالاً شبیه تخم‌مرغ خواهد بود)، دربرمی‌گیرد؛ درست مثل موج انرژی، که درعین عبور از بدن و تعامل و نفوذ در آن، تداخلی با ماده ندارد؛ یعنی با آمدن انرژی، نه سنگینی و وزنی بر بدن تحمیل می‌شود، نه فضایی از ماده را اشغال می‌کند و با آن تداخل می‌یابد. چنین توصیفی ضمن متمایز کردن روح از جسم و اجزای آن، مکانمندی و شکل و حوزه اصلی حضور این ماده لطیف را نیز مشخص می‌سازد.

نکته دیگر آن است که در کنار «ارواح»، از ابدان سخن نمی‌گوید؛ درحالی‌که اگر این جمع، معنایی بیش از جنس روح را القاء نمی‌کرد، می‌توانست مفرد به‌کار رود؛ همانطور که بدن به‌تنهایی معنای جنس بدن را می‌رساند. به‌نظر می‌رسد به‌کار بردن لفظ ارواح، می‌تواند تداعی‌گر سخن دانشمندان متافیزیک باشد که حوزه انرژی محیط بر بدن انسان را چندلایه‌ای معرفی می‌کنند.

در روایت دیگری، امام علیه السلام فرمودند:

الروح لا یوصف بنقل و لا خفّة و هی جسم رقیق ألبس قالباً کثیفاً، فهی بمنزلة الریح فی الزق فإذا نفخت فیها امتلأ الزق منها، فلا یزید فی وزن الزق ولوجها و لا ینقصه خروجها و كذلك الروح و لیس لها ثقل و لا وزن (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۰۹)؛ روح به سنگینی و سبکی توصیف نمی‌شود. روح موجودی رقیق و لطیف است که قالبی کثیف بر آن پوشانیده شده است. توصیف روح، همانند دمیدن باد در مشک است که نه ورود باد به وزنش می‌افزاید و نه خروج باد از آن از وزن مشک می‌کاهد و هیچ وزن و ثقلی ندارد.

این روایت، روح را جسمی لطیف که رقت و انبساط دارد، معرفی می‌کند و در لطافت و بی‌وزنی، آن را به امواج باد همانند می‌سازد که در عین عبور و مرور از شیء، تأثیری در جرم مادی آن ندارد؛ درست مثل عبور امواج انرژی از بدن، که ثقلی ندارد و وزن آن جز با حواس مسلح [به‌ویژه برای مخاطبان عصر امام] قابل درک نیست.

از امام رضا علیه السلام روایت شده است:

الرُّوحُ مَسْكُنُهَا فِي الدَّمَاعِ وَ شَعَاعِهَا مُنْبِتُ فِي الْجَسَدِ بِمَنْزِلَةِ الشَّمْسِ دَارَتْهَا فِي السَّمَاءِ وَ شَعَاعِهَا مُنْبَسِطٌ عَلَى الْأَرْضِ فَإِذَا غَابَتِ الدَّارَةُ فَلَا شَمْسَ وَ إِذَا قُطِعَتِ الرَّأْسُ فَلَارُوحَ (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶ ص ۱۱۲)؛ محل قرار گرفتن روح، در دماغ و مغز است و شعاع [وجود] آن، در جسد پراکنده است؛ همچون خورشید، که قرص آن در آسمان و شعاع آن بر زمین بسط داده شده است؛ پس هرگاه قرص خورشید برود و غایب شود، دیگر خورشیدی [در آسمان] نخواهد بود. همین گونه وقتی سر [از پیکر] جدا شود، روحی [در بدن] باقی نخواهد ماند.

و نیز از امام صادق علیه السلام مروی است:

كانت الروح في رأس آدم مائه عام و في صدره مائه عام و في ظهره مائه عام و في فخذيه مائه عام و في ساقيه و قدميه مائه عام فلما استوى آدم قائما امر الله الملائكة بالسجود (همان، ج ۱۵، ص ۳۲)؛ روح در هریک از سر و سینه و پشت و ران و ساق و قدم‌های آدم یکصد سال قرار داشت؛ آن‌گاه که وجود آدم در شکلی راست‌قامتانه ساخته شد، خداوند به ملائکه دستور سجده داد.

ظاهر این دو روایت نیز به‌وضوح برای روح مکان اصلی استقرار قائل‌اند، روایت دوم علاوه بر مکان، زمان‌هایی را نیز برای جابه‌جایی روح و انتشار آن در همه بدن مطرح می‌فرماید.

۶-۱. بیان روایات در توصیف مادی بودن روح

از مجموع آنچه از احادیث گفته شد، چنین استنباط می‌شود که روح و بلکه ارواح انسان، اجسام لطیفی‌اند که آثار مستقل خود را دارند و هم‌سنخ امواج و دارای مکان و حرکت و زمان‌اند و با نفس ناطقه مجرد و نیز با جسم مادی عصری، تفاوت دارند. اثبات این مطلب را در ادامه پی می‌گیریم.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به این پرسش که آیا روح غیر از خون است، فرمود: «بله (اما) روح آن‌گونه که برای توضیح دادم، ماده‌اش از خون است؛ پس اگر خون خشک شود، روح از بدن جدا می‌شود» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۱۸۵). قطعاً درباره نفس مجرد نمی‌توان این تعبیر را به‌کار برد که ماده و بنیادش از خون است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف لحظه وفات پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَقَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي وَ لَقَدْ سَأَلَتْ نَفْسُهُ فِي كَفِّي فَأَمَرْتُهَا عَلَى وَجْهِي» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص ۳۱۱، خطبه ۱۹۷)؛ «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی قبض روح گردید که سرش بر سینه من بود و نفَسش (جانش) در کف دست من سرازیر شد و من آن را بر صورت خود کشیدم» و نیز فرمود: «فَأَصَّتْ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي نَفْسُكَ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص ۳۲۰)؛ «نفس تو بین گلو و سینه من جاری گردید» و در روایتی دیگر آمده است: «فَأَصَّتْ نَفْسُهُ فِي يَدِي» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۲۶۷)؛ «جان او در دستم جاری شد».

انکون باید پرسید: چگونه ممکن است موجود مجردی را به‌دست گرفت و آن را بر چهره مالید؟ در شرح این روایت، احتمالاتی در توجیه کلام امام مطرح شده است که نقد و رد آنها به تفصیل در مقاله «تبیین فرازی دشوار از نهج البلاغه؛ سیلان روح پیامبر صلی الله علیه و آله در دست حضرت علی علیه السلام، نوشته علی / فصلی آمده است.

۶-۲. توصیف آیات و روایات از مادیت روح در حالت خواب و مرگ

از آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام برمی‌آید که خواب و مرگ از یک سنخ‌اند و باهم ارتباط نزدیکی دارند. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد نفس به معنای حقیقت هر فرد، در قرآن کریم به نفس ناطقه مجرد اطلاق شده باشد؛ زیرا حقیقت هر کس نفس اوست که در هنگام خواب و مرگ، از جسد خاکی فاصله می‌گیرد؛ و بدن، فرع نفس است که در هنگام خواب و مرگ ظاهراً فاقد شعور و ادراک نسبت به جهان پیرامون خود است؛ و اگر مرگ فرا برسد، به مرور پوسیده می‌شود و شکل و قوام خود را از دست می‌دهد و به خاک می‌پیوندد؛ اما در عین حال، در روایات از شیء سومی نیز یاد شده است که در هنگام خواب، از جسد فاصله می‌گیرد و در صورت جدایی کامل از آن، مرگ اتفاق می‌افتد.

اکنون به بررسی آیات و روایاتی که مصدر استنباط این مطالب هستند، می‌پردازیم. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «خدا نفس مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی‌ستاند، و [نیز] نفسی را که نمرده است؛ پس [نفسی] که مرگ را بر او واجب کرده، [نزد خود] نگاه می‌دارد، و آن دیگر را تا هنگامی معین بازپس می‌فرستد» (زمر: ۴۲). از این آیه شریفه استفاده می‌شود که «توفی» به معنای «به طور کامل ستاندن» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۷۸)، بین خواب و مرگ مشترک است و در هر دو، «من» انسان به طور کامل دریافت می‌شود و جسد او روی زمین باقی می‌ماند؛ چنان که امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «مرگ همان خواب است که هر شب به سراغ شما می‌آید؛ جز اینکه مدت آن طولانی‌تر است و انسان جز در قیامت از آن بیدار نمی‌شود» (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۲۸۷). پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هرگاه از خواب برمی‌خواست، می‌فرمود: «الحمد لله الذی احيانى بعد ما اماتنى» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۴۸۰؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۵۳۹)؛ «حمد از آن خدایی است که مرا بعد از آنکه میراند، زنده نمود».

با توجه به اینکه نفس در مرگ و خواب کاملاً دریافت می‌شود، چه چیزی آن دو را متفاوت می‌سازد و در حال خواب، همچنان علقه و ارتباط بین نفس و بدن را حفظ می‌کند؟ چیزی که برخلاف مرگ، در زمان حیات، با بدن می‌ماند و تحت اشراف نفس (که عامل حیات انسانی و در هر دو حال باقی است)، عامل بقای حیات حیوانی آن است. در برخی احادیث، در این باره توضیحات مفصل‌تری داده شده است:

«هیچ‌کس نمی‌خوابد، مگر اینکه نفس او به آسمان عروج می‌کند و روحش در بدنش باقی می‌ماند و بین آنها سبب و ارتباطی نظیر ارتباط شعاع خورشید با قرص آن است. وقتی خداوند اذن به قبض ارواح می‌دهد، روح، نفس را [که روح را به سوی خود فرامی‌خواند] اجابت می‌کند [و به آن ملحق می‌شود]؛ و اگر خداوند اذن دهد که روح برگردد، نفس اجابت می‌کند و به روح [در زمین] ملحق می‌گردد» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۷۸۱؛ حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۴۸۸).

این روایت شریف، به روشنی از وجود حداقل سه بعد در انسان پرده برمی‌دارد و بیان می‌کند که در حالت خواب، عروج «نفس» اتفاق می‌افتد و به واسطه بقای «روح» در «بدن»، اعمال حیاتی آن - هرچند در سطحی پایین‌تر از حالت بیداری - ادامه می‌یابد. حواس نیز به کل فاقد درک نمی‌شوند؛ زیرا اگر مثلاً فرد گرسنه و تشنه بخوابد، در خواب می‌بیند که دنبال غذا و آب می‌گردد؛ یا اگر صدای بلندی بشنود، از جا می‌پرد. به علاوه، همه اعمال حیاتی که

توسط ارگان‌های داخلی و سلسله اعصاب انجام می‌گیرند، تداوم می‌یابند. بنابراین، چنین نیست که انسان در حال خواب، هیچ شعور و درکی از جسم خود نداشته باشد و حتی سیری و گرسنگی و درد و لذت خود را هم نداند و نپیمد؛ افزون‌بر اینکه در حالت خواب، مانند مرگ، نفس انسانی او باقی و مدرک و فعال است.

در حال مرگ، مشابه حالت خواب، نفس توفی می‌شود؛ اما روح حیاتی کاملاً از جسم جدا می‌گردد و آنچه افراد در مکاشفات یا بعضاً در مواردی مثل بازگشت از کما و مرگ، از احساس جدا شدن روح از بدن، با توصیفی چون کندن شدن جسمی لطیف و ملموس از بدن خویش یاد می‌کنند، ظاهراً به همین روح لطیف و محسوس برمی‌گردد. در روایت دیگری مطلب با تصریح بیشتری بیان شده است:

خداوند انسان را از نفس و جسد و روح آفرید. روحش همان است که جز هنگام جدا شدن از دنیا، از او جدا نمی‌شود؛ و نفس او همان است که رویاها و خواب‌ها را به او نشان می‌دهند؛ و جسم او همان است که می‌پوسد و به خاک برمی‌گردد (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۴۲؛ نوری طبرسی، بی‌تله ج ۴، ص ۲۳۷).

از این روایت فهمیده می‌شود که روح، عامل حیات حیوانی انسان در دنیاست؛ و نفس، همان نفس ناطقه است که حقایق برزخی و مجرد را می‌بیند و می‌فهمد. روح چیزی غیر از نفس است و مادامی که در کنار جسد است، حیات جسد را تأمین می‌کند. در روایت دیگری آمده است:

محمدبن قاسم می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی مؤمن می‌خوابد، از جانب روحش خروجی از بدن به شکل حرکتی ممتد رو به آسمان اتفاق می‌افتد. روح مؤمن در این سیر، هرچه در ملکوت آسمان در جایگاه تقدیر و تدبیر می‌بیند، حقیقت دارد؛ و هرچه در سطح پایین و زمین می‌بیند، خواب‌های آشفته و بی‌معناست. سؤال کردم: آیا روح مؤمن در حال خواب به سوی بالا می‌رود؟ فرمود: بله. عرض کردم: به گونه‌ای که چیزی در بدنش باقی نمی‌ماند؟ فرمود: خیر؛ اگر کل آن از بدن خارج شود، به طوری که چیزی از آن باقی نماند، فرد می‌میرد. عرض کردم: پس چگونه خارج می‌شود؟ فرمود: خورشید را نمی‌بینی که در آسمان، و نور شعاش در زمین است؟ همین‌گونه نیز اصل و ریشه روح در بدن، و حرکت آن به نحو امتدادی [رو به بیرون از بدن] است (صدوق، ۱۳۷۶، ج ۱۴۵).

در صورتی که روایت اول را در کنار این روایت بگذاریم و با توجه به اینکه در انتهای روایت اول، اشاره‌ای به برگرداندن روح و رد آن به جسد شده بود، می‌توان چنین برداشت کرد که باقی ماندن روح، باقی ماندن اصل و مرکزیت آن در جسد است و خروج روح، خروجی نسبی و دارای مسیر امتدادی به سمت بالاست؛ در عین حال که در تعبیر روایات، نفس از جسد جدا نمی‌شود؛ بلکه «عروج پیدا می‌کند»، بی‌آنکه تسلط آن بر انسان از بین برود؛ و ظاهراً دلیل اینکه باوجود توفی نفس در هر دو، فقط در مرگ قطع تعلق کامل اتفاق می‌افتد، باقی ماندن روح در کنار بدن در زمان خواب و جدا شدن کامل آن در زمان مرگ است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند:

«خداوند متعال روح را آفرید و برای آن سلطان و وجه تسلطی قرار داد. سلطان روح، نفس است؛ هنگامی که بنده می‌خوابد، روح [از بدنش] خارج می‌شود و عامل تسلط آن [بر بدن] باقی می‌ماند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۸، ص ۴۱).

از آنجاکه طبق روایات، مرکزیت روح در بدن و شعاع‌های آن در درون و بیرون بدن مستقر است و از طرفی، در هنگام خواب، روح از جسد فاصله می‌گیرد و فضای برزخ را در حالت خواب با قوت بیشتر تجربه می‌کند، روح لزوماً باید با آن عالم دارای سنخیت بوده، تا امکان فعالیت و تعامل با موجودات آن فضا را داشته باشد. اگرچه تعامل مکرر روح با عالم مثال، در شرایط معمولی برای عامه مردم قابل درک نیست، اما آثار آن در شکل دیدن رؤیا و غیره، برای همگان به‌نوعی تجربه شده است. این در حالی است که این روح، مجرد هم نیست؛ چراکه مکان و زمان و حرکت امتدادی دارد و اجزای آن می‌توانند طی فواصلی، در مسیر یک خط ممتد قرار گیرند. بنابراین، روح از سنخ موجودات مادی، منتها ماده لطیف و در واقع از سنخ انرژی حیات‌بخش است و در حالت رؤیا، آنچه جابه‌جا می‌شود و در عالم دنیا و برزخ سیر می‌کند و نفس ناطقه را همچون بدنی همراهی می‌کند، همین روح یا جسم انرژی است. در اینجا لازم است خاطر نشان شود، اثبات ماده لطیف و جسم انرژی - هرچند از نوع انرژی ناشناخته باشد - به‌معنای اثبات آن نیست که تمام ماهیت بدن مثالی را فقط همین روح حیاتی تشکیل می‌دهد؛ اما اثبات بُعدی غیرمادی از نوع ماده لطیف و در عین حال غیرمجرد، راه را برای اثبات بدن‌های انرژی - که در آزمایشگاه‌ها، تجربیات روشن‌بینان و اهل مکاشفه، و با ابزارهایی نظیر دستگاه عکاسی کرلیان مشاهده شده‌اند - باز می‌کند.

نتیجه‌گیری

- یکی از مطالب مطرح در قرآن کریم، به‌ویژه در روایات، نفس و روح انسان است.
 - فهم قرآن، بدون روایات میسر نیست و این دو تا قیامت از هر حیث، از جمله هدایت در انتقال معارف و مباحث اعتقادی، جدایی‌ناپذیرند. از این رو پس از بررسی روایات، استناد به آنها برای درک درست کلام‌الله ضروری است؛ لذا فیلسوفان و متکلمان باوجود تعارضات ظاهری، در تأیید دیدگاه‌ها و مبانی فکری خود به آنها استناد کرده‌اند.

- از جمله نظریات قابل طرح در این زمینه، تجرد نفس و مادیت روح است که شواهدی از آیات و احادیث، آن را تأیید می‌کنند.

- با استناد به قرآن و اخبار و استشهاد از علوم روز، می‌توان چنین برداشت کرد که انسان دست‌کم سه ساحت وجودی دارد:

- نفس ناطقه مجرد او؛
 - روح حیاتی او از سنخ ماده لطیف، که می‌تواند بخشی از بدن مثالی یا چه‌بسا تمام آن را تشکیل دهد؛
 - جسم قابل‌رؤیت او از جنس ماده کثیف، که پس از مرگ پوسیده می‌شود و به خاک برمی‌گردد.
- بنا بر اخبار، باوجود توفی نفس در خواب و مرگ، تفاوت در آن است که روح در خواب به‌طور نسبی، و در مرگ به‌طور کامل جدا می‌شود و در نتیجه نفس دیگر به بدن بر نمی‌گردد.

- روایات در موارد متعدد به وجود روحی متفاوت از نفس - که ماده‌اش از خون بوده و محسوس و چون باد متحرک و بی‌وزن است - اشاره کرده‌اند.

- نفس ناطقه، مجرد و فاقد ابعاد و زمان و مکان و حرکت و قابلیت رؤیت است؛ اما آنچه در روایات بدان اشاره شده است و در مشاهدات تجربی و مکاشفات اهل معنا دیده می‌شود، حجم و ابعاد و شکل و مکان دارد، و این همان روح حیاتی است که از سنخ ماده لطیف بوده و در شرایط خاص قابل رؤیت است؛ به‌ویژه اینکه نفس در شهود، خود بیننده این صحنه است؛ و مشاهده‌کننده با مشاهده‌شونده یکسان نیست.

- در علوم تجربی نیز کاوش‌های زیادی درباره ابعاد وجودی بشر انجام شده است که نتایج آنها می‌تواند مؤید نظریه تمایز نفس مجرد از روح حیاتی مادی باشد.

منابع

- ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید، ۱۴۰۴ق، *شرح نهج‌البلاغه*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ابن‌منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان‌العرب*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دارصادر.
- افضلی، علی، ۱۳۹۰، «اقسام بدن انسان و نقش آن‌ها در دنیا، برزخ و قیامت»، *علوم حدیث*، سال ۱۶، ش ۵۹ - ۶۰.
- _____، ۱۳۸۹، «تبیین فرازی دشوار از نهج‌البلاغه؛ سیلان روح پیامبر ﷺ در دست حضرت علی (ع)»، *علوم حدیث*، ش ۵۵، ص ۶۱-۸۴.
- _____، ۱۳۷۸/۱۱/۴، «مجردات از نظر فلسفه و کلام و وحی»، *مجله الکتریک میهدوی نامه* (یادنامه دکتر یحیی مهدوی)، تهران، هرمس.
- آن برن، بارابارا، ۱۳۷۷، *هاله درمانی با دست‌های شفابخش*، مترجم مهیار جلالیانی، دنیای کتاب.
- بحرانی، هاشم، ۱۴۱۵ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، موسسه البعثة، قم، قسم الدراسات الإسلامية.
- بیابانی اسکویی، محمد، ۱۳۹۱، *انسان و معاد*، تهران، نبأ.
- جهانگیری، آنا، معرفی شش حالت ماده، گروه فیزیک فریدن، ۱۳۹۰/۱۱/۳، planck2.persianblog.ir/pages/9
- حویزی، عبدعلی، ۱۴۱۵ق، *تفسیر نورالتقلین*، قم، اسماعیلیان.
- راغب اصفهانی، حسین، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم الدار الشامیه.
- رحیم زاده پور، علی اصغر، مرداد ۱۳۸۸، «حالات‌های پنجم و ششم ماده»، *نشریه اطلاعات علمی*، سال ۲۳، شماره ۱۰ (پیاپی ۳۵۹)، ص ۲۱-۲۴.
- شریف رضی، محمدبن حسین، ۱۴۱۴ق، *نهج‌البلاغه*، ترجمه و شرح صبحی صالح، قم، هجرت.
- صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، *الاسفار الاربعه*، قم، مکتبه المصطفوی.
- صدوق، محمد، ۱۴۰۳ق، *معانی‌الآخیر*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- _____، ۱۴۱۳ق، من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- _____، ۱۳۷۶، امالی صدوق، تهران، نشر کتابچی.
- صفار، محمدبن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ*، قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی.
- طبرسی، فضل، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- فیض کاشانی، محمد، ۱۴۱۵ق، *تفسیر الصافی*، تهران، مکتبه الصدر.
- قربانی، رحیم، زمستان ۱۳۸۲ و بهار ۱۳۸۳، «پژوهشی درباره حقیقت و ماهیت انرژی، بررسی نگرش‌های فلسفی استاد مطهری و علامه طباطبایی به ماده و انرژی»، *قیاسات*، ش ۳۱ و ۳۰، ص ۲۹۳-۳۳۰.

کلینی، محمد، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامية.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحارالانوار*، بیروت، داراحیاء تراث العربی.

مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۴ق، *شرح المصطلحات الفلسفیه*، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه.

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۵، *آموزش عقاید*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.

مفید، محمد، ۱۴۱۳ق، *الاختصاص*، قم، کنگره شیخ مفید.

ملابری، موسی، ۱۳۸۹، «نظریه‌های بدن برزخی: بررسی و نقد»، *پژوهش دینی*، ش ۲۱، ص ۱۰۵-۱۲۶.

نوری طبرسی، حسین، بی‌تا، *دارالسلام*، قم، المعارف الاسلامیه.

واتسن، لیال، ۱۳۶۹، *فوق طبیعت*، ترجمه شهریار بحرانی و احمد ارژمند، تهران، امیرکبیر.

وردی (سام)، سمیرالله، ۱۳۹۲، «آیا نور جرم دارد یا خیر؟»، در: <http://bigbangpage.com/featured-content>؛

هالیدی، رزنیک، ۱۳۷۷، *فیزیک پایه*، نعمت‌الله گلستانیان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

رضوی، محمدامین، ۱۳۹۱ق-۱۳۵۰، *تجسم عمل یا تبدل نیرو به ماده*، تهران، آفتاب در:

<http://www.binesheno.com/pdf/tajasome-amale.pdf>

<http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=307470>

www.lbl.gov/MicroWorlds/ALSTool/EMSpec

<http://xti.ir/physics>

daneshnameh.roshd.ir

www.science.nasa.gov

www.asreelm.com

article.tebyan.net/149069

Gail Wilson, 2014, "Scientists discover how to turn light into matter after 80-year quest", Imperial College London, in: www.sciencedaily.com/releases/2014/05/140518164244.